

قابل پذیرائی موکل باشد ضمیمه تقاضای خود نماید . و در آن آپارتمان باید لااقل يك اطاق علیحده برای کار موجود و تزئین اطاق کار صددرصد آراسته و ظاهرالصلاح باشد . بعضی از کانونها بخصوص کانون پاریس باین مسئله بی اندازه مقید بوده منجمله مقرر داشته است و کیل حتما باید مالک اثاثیه منقول خود بوده دارای کتابخانه مختصری باشد و آپارتمان و کیل علاوه بر اطاق خواب خصوصی او باید دارای دفتر کار و اطاق انتظار باشد و وکیل کارآموز در کوی دانشگاه نباید سکونت داشته باشد که در صورت عدم رعایت مقررات مرقوم اسم و کیل از لیست و کلا حذف میشود .

دیوان کشور شعبه دادخواستها و عرایض در ۹ نوامبر ۱۹۲۵ تصمیمی بدین مضمون گرفته که و کیلی که در حوزه دادگاه مربوط بکانون مربوطه فقط محل سکونت ظاهری دارد و شغلش را در شهر دیگری انجام میدهد حقا بایستی از لیست و کلای آن حوزه حذف شود . و نتیجه آنکه اگر وکیل میتواند با ثبت نام خود در یکی از کانونهای محلی در تمام دادگاههای کشور فرانسه و کالت نماید اصل مسلم این است که و کالتش در حوزه های دیگر اتفاقی بوده و استقرار عادی او در حوزه اصلی ضروری است . مثلا و کیلی که نامش در کانون پاریس ثبت شده و هر روز بورسای برای محاکمه میرود حقا بایستی نامش از کانون پاریس حذف گردد .

جواد آرا

« الناس مساطون علی اموالهم »

راجع بتشریح این حدیث و مفاد آن لازم است نکاتی را یادآوری نمود شرح زیر :

۱ - اضافه کلمه بکلمه دیگر برای افاده اختصاص و ارتباط میان دو کلمه است ولی این ارتباط و انتساب وقتی از نفس اضافه مستفاد میگردد که مضاف از نوع مشتق باشد و یا آنچه در حکم مشتق است و چون در موضوع

بحث اموال که جمع مال و اسم ذات است بضمیر جمع که جانشین اسم ذات است اضافه شده است و مابین ذوات اختلاف جنسی و نوعی بر قرار بوده و هیچگونه ارتباطی نیست پس ناچار ارتباط و اختصاص منظور باید از خارج مستفاد گردد و از طرفی چون اختصاص بمنزله جنس بوده و از لحاظ اینکه فاقد تعینات نوعی است امری است مهمل و مبهم لذا - برای اینکه اختصاص منظور مفید فایده ای باشد لازم است جهت اختصاص منظور نظر گوینده نیز باشد و از حسن اتفاق یعنی نظر باینکه گوینده آن سخن محیط بحریانات امور حیاتی بشر بوده و از جزئیات تصمیمات عرف در امور عامه کاملاً واقف و آگاه است و در دستورات خود رعایت حفظ مقررات متداوله اجتماعی را دارد لذا - میتوان گفت اضافه مزبوره بمورد بوده و چون اختصاص اموال بمردم بلکه جهات آن اختصاص نزد عموم معلوم بوده است و آن عبارت از استفاده عموم از اموال مربوطه بخود است لذا - باتکاء بیک امر معلوم و مسلم کلام خود را بر آن نهج ادا نموده و مقصود اساسی خود را بطور اکمل بیان نموده است .

توضیح مطالب : در اضافه مشتق و آنچه بمنزله آنست - مستفاد فقط ارتباط و انتساب مضاف بمضاف الیه است و از آن باختصاص تعبیر میشود پس اضافه نامبرده اساساً مفید جهت اختصاص نیست بلکه از این لحاظ ساکت بوده و باصطلاح مهمله است ولی از نظر نوع مضاف و قرائن خارجی جهت اختصاص اصولاً معلوم میگردد مثلاً هرگاه گفته شود فلان کاتب علی و یا محبوب حسن - عنوان کاتبیت و یا محبوبیت مبین و کاشف جهت اختصاص مضاف بمضاف الیه است یعنی اختصاص جهت انتساب و ارتباط فلانی بعلی باعتبار نویسنده است و اختصاص جهت انتساب و آشنائی فلانی بحسن از جهت محبوبیت او نسبت بحسن است .

حالا - در اینجا نکته ای بنظر میرسد که باید تذکر داد و آن اینکه اختصاص در جهت معین یا در جهات عدیده غیر از انحصار طرف اضافه در طرف دیگر یا برای طرف دیگر است و معنی انحصار هیچگاه از اختصاص استفاده نمیگردد مثلاً هرگاه گفته شود الله خالق علی و یا حسن

محبوب صالح - هیچگاه معنی آن این نیست که خدا خالق دیگران نباشد و یا حسن محبوب دیگر از صالح نباشد بلکه خلاف آن معلوم و محقق است . ولی ممکن است نظر بخصوصیت مورد اضافه مانند امثله گذشته عکس آن استفاده گردد یعنی مفید انحصار مضاف گردد مثل اینکه گفته شود فلان ولد زید و یا فلانه زوجه فلان و نظایر آن که از خصوصیت موارد انحصار مضاف در اضافه حاصله مستفاد و مفهوم میگردد زیرا - فرزندی طبعاً از آن يك پدر است و نمیشود با لذات یا بحکم شرع و قانون بیش از يك پدر داشته باشد و زوجه بحکم شرع نمیتواند در يك زمان بیش از يك شوهر داشته باشد .

حال که این مطلب واضح و روشن شد دنباله سخن پیش را گرفته و میگوئیم اضافه اموال بضمیر جمع - از این لحاظ که از قبیل اضافه ذات بنات است بخودی خود نه مفید اختصاص و نه جهت آنست ولی از این نظر که اموال طبعاً و خاصیتاً در معرض استفاده بشر از آن است و ممکن است بعلتی از علل عرفی یا قانونی يك نوع ارتباط و انتساب خاصی ببعضی از افراد و اقوام پیدا نموده و منشاء صحت اضافه اموال بآنان گردد - البته اضافه اموال بضمیر جمع عملی معقول بوده بلکه از این لحاظ که مفید تقریر و تثبیت يك امر واقعی است کلام ماثور و مورد بحث بسی بجای و لازم بوده است و معنی این اضافه اولویت و یا مرجعیت فی الجمله صاحبان اموال یعنی جامعه در اموال اختصاصی آنهاست ولی از نظر اینکه این اولویت و یا مرجعیت جامعه در امور مربوطه بخود تنها برای نظم و انتظام هیئت جامعه کافی نیست و چه بسا موجب اختلافات اقوام گردیده و بجای اینکه از اموال استفاده نموده و بهره مند گردند متحمل ضرر و زیانهای بی شماری خواهد شد

سخن دان حکیم ذکر این خصوصیت و اختصاص را مقدمه بیان مطلب عالی تری قرار داده و قضیه تسلط جامعه را بر اموال و امور مربوطه بخود پیش کشیده است .

نکته دیگری که ذکر آن لازم است اینست که اگر ما بودیم و استفاده و بهره مندی فی الجمله جامعه از اموال خود چنانکه حاصل صرف اضافه است

البته چنین استفاده از اموال یعنی بطور اجمال بجز تولید اشکال و وزر و وبال چیز دیگر عاید اهلش نبود ولی از آنجائی که استفاده از مال طبعاً کلی بوده و شامل جمیع اقسام استفاده هاست - پس اضافه اموال بضمیر جمع بموجب اطلاق آن شامل تمام جهات اختصاص یعنی اقسام استفاده است و از آن بملك رقبه تعبیر شده است و چنانچه مقصود گوینده قسمی خاص از انواع استفاده باشد بایستی - طبق اصول و محاورات در باب الفاظ کلام را مقید نموده و بگوید مثلاً فی الاستیجارا و الاستعاره او البیع و غیرها - در این صورت از آن بملك منفعت و یا ملك انتفاع تعبیر میشود چنانکه گاهی از آن بحق مالکیت و حق منفعت و حق انتفاع تعبیر شده است .

باری از این بیان اشتباهات فاضل معاصر آقای دکتر موسی جوان در این مقام معلوم میگردد مشارالیه در مجله کانون و کلاء شماره اول مینویسد :

« لفظ ملك در فقه اسلامی از لفظ حق تفکیک شده است و حق عبارت از تسلط شخص در شیئی نسبت بجهتی از جهات تسلط میباشد اما تملك عبارت از تسلط شخص در شیئی از همه جهاتست و در حقیقت لفظ ملك از حیث معنی و مفهوم اعم از حق میباشد و در حقیقت لفظ حق از حیث مرتبه پائین تر از لفظ ملك واقع شده است » .

از آنچه گفتیم معلوم شد حق مراتب مختلف داشته و نسبت باموال اعلی درجه آن حق تملك یا حق ملك است .

بالجمله - اختصاص جهت ارتباط مضاف بمضاف الیه بامری بخصوص منوط بذکر قید و یا قرینه بخصوص است و بدون ذکر قید - مستفاد از اضافه ترتیب انواع تصرفات بر آنست و در اینحال ظهور اضافه مطلقه در مطلق تصرفات مانند ظهور لفظ عام است در استغراق افرادی مگر اینکه استثنائی از آن بشود و یا لفظ خاصی مخصص آن واقع گردد و بطور کلی باید تذکر داد که کلیه دلالات الفاظ بر معانی مختلفه ناشی از نحوه استعمال کلمات و جهات و خصوصیات طاریه بر آنست که از نحوه تعلق حکم (محمول) بموضوع حاصل میگردد .

از این بیان معلوم شد مورد بحث از جهت اختصاص - اضافه اموال

بضمیر جمع است ولی از عبارت نقل شده فاضل معاصر چنین برمیآید که نویسنده در تعیین مورد بحث اشتباه نموده و اختلاف نظر در کیفیت استفاده جهت اختصاص یا تعدد جهات را - بنوع تسلط شخص درستی - قرار داده است .

در صورتیکه نسبت بعموم تسلط جامعه نسبت باموال متعلقه بخود هیچ گونه تردید و اختلافی نیست . علی‌ای حال نظر باینکه مقصود از محاوره و گفت و شنود تفهیم و تفهیم مراد گوینده است و بالاخره - نتیجه آن تسهیل امر در امور مردم و پیشرفت تأمین احتیاجات بشری است و نظر باینکه استفاد از اضافه کلمه بکلمه دیگر تنها اختصاص است - آنهم در صورتیکه مضاف - مشق و آنچه در معنی آنست بوده باشد و اختصاص اموال با افراد بطور اجمال و بدون تعیین جهت اختصاص بکسومک قرینه - تنها و بدون انحصار - برای برقراری نظم و انتظام میان افراد و طبقات - کافی نیست . لذا - لازم آمد حاکم و سلطانی مقرر گردد و آن هیئت جامعه است تا طبق اصول عادلانه و بی طرفانه و قواعد خاصی - حقوق و وظایف افراد را منحصرأ و طبق حدود و شروط معینی وضع و توزیع نماید چنانکه قاعده تسلط مبین و ضامن آنست .

نکته دیگری را لازم است برای روشن شدن اساس رابطه و انتساب مال را بصاحب آن یادآوری نمایم و آن اینستکه کلمه اضافه مانند سایر مصداق منحل بدو جهت است : جهت صدور و قیام آن بفاعل و جهت وقوع و تقریر بمحل و از این نظر تحلیلی است که گاهی مصدر را بمعنی فاعل و گاهی بمعنی مفعول تصور نموده اند و ما از آن دو جهت گاهی مصدر را بمعنی ظاهر خود گرفته و گاهی بمعنی اسم مصدری (حاصل مصدر) حمل مینمائیم - در اینصورت اضافه (افزودن یا افزایش) بمعنی اسم مصدری مفید اختصاص بوده و علامت ربط و ارتباط مضاف (مختص) بمضاف الیه (مختص به) است .

پس اختصاص مزبور امری است قائم بدو طرف و لازم آن اینست که یکی را مختص و دیگری را مختص به نامیم با اینکه در معنی هیچ یک از دو طرف این اختصاص - تغییری حاصل نشده و از ناحیه استعمال کلمات هیچگونه تصرفی در مستعمل فیه کلمات نشده است زیرا - رتبه معنی و مستعمل

فیه ذاتاً بر استعمال مقدم بوده و جهات طاریه بر استعمال (وجوه استعمال) بنویس مرتبه از آن متأخر است . و چنانچه وجه استعمال (اختصاص) در حقیقت مستعمل فیه طرفین اضافه مؤثر باشد لازم آید شئی بر ذات خود بنویس مرتبه تقدم یابد و این محال است .

اما اینکه چگونه اختصاص قائم بطرفین - مستلزم تغییر حال در طرفین آن نیست - توضیحاً میگوئیم :

صفات اضافی ممکن است بچند صورت در آید :

- ۱ - آنکه تغییر حال در یک طرف حاصل و در حال طرف دیگر اصلاً تغییر حاصل نشده و شاید از حالت حادثه طرف کاملاً بی خبر باشد مانند حالت عشق که در عاشق تغییر حالتی حاصل ولی در معشوق چه بسا هیچ تغییر حالتی نشده و از حالت عاشق خود بی خبر باشد هم چنین است رؤیت و سماع و غیره .
- ۲ - آنکه بعکس فرض اول بوده و در طرف مفعول تغییر حالت پیدا شده ولی در طرف فاعل هیچگونه تغییر حالت مشهود نگردیده مانند جذب آهن ربا که آهن مجذوب را تکان داده و از خود تغییر حالتی نشان نداده است و همچنین است موضوع قتل و ضرب و امثال آنها نسبت ببعض - برآرد و مثل آفرینش که از آن بخالق و مخلوق تعبیر میگردد .
- ۳ - آنکه تغییر حال در هر دو طرف حاصل شده است مانند قتل و ضرب نسبت ببعض موارد دیگر .

۴ - آنکه از تقابل و ارتباط حاصل بین طرفین هیچگونه تغییر حالت برای هیچ کدام حادث نگردد مانند مجاورت یا فوقیت و تحتیت و سایر جهات . و بنا بر این معلوم میگردد که حصول ارتباط میان دو شئی تنها دلیل و مستلزم حصول تغییر حالتی برای طرفین نیست همچنانکه صحت انتزاع عنوان برای طرفین از صفت قائم بطرفین دلیل بر حدوث صفت و حالتی در طرفین نیست - آری در ترکیبات شیمیائی - تغییر حالت و خاصیت اصولاً در اجزاء مرکب حال میگردد ولی این موضوع اصلاً بموضوع بحث که عالم الفاظ است مربوط نیست .

بالجمله - در موضوع بحث ما (علی اموالهم) مختص - مال (اعم از

منقول و غیر منقول) و مختص به - انسان و جهت اختصاص - نوع عالی از تملك است که متضمن انحاء تصرفات بوده و نسبت بمال غیر منقول عبارت از ملك و شئون آنست .

علاوه بر امور سه گانه اختصاص - امر دیگری لازم است که شرط اساسی تحقق اختصاص است و آن عبارت از تشخیص و تعیین قبلی هر يك از مختص و مختص به است زیرا - تملك امر مردد غیر معقول است . چنانکه در باب اشاعه - بنا بر تفسیر قوم - گفته اند - همچنین تعلق مال بشخص مردد میان افراد متعدد غیر معقول است چنانکه در باب وقف عام قابل ایراد است . حال که این مراتب معلوم شد مناسب است آنچه را که آقای دکتر جوان در این باب در شماره اول مجله کانون و کلاء نگاشته اند نقل نموده و نظر خوانندگان محترم را بموارد اشتباه متوجه سازیم .

عبارت مورد نظر اینست « در مباحث الفاظ فقہی و اصولی مطابق قاعده کلی تخصیص و تعیین هر شیئی دیگر و یا اختصاص و تعیین امری برای امری دیگر مشتمل بر سه عنصر میباشد :

اول مختص دوم مختص به سوم جهت اختصاص است یعنی هر گاه فرضاً خانه ای را برای سکونت شخصی اختصاص دهیم این تخصیص شامل سه عنصر خواهد بود اول - خانه که مختص است دوم شخص که مختص به است سوم سکونت شخص که جهت اختصاص میباشد « این بود قسمتی از بیانات مشارالیه .

ما محض روشن نمودن افکار خوانندگان و علاقه مندان بمطالعه اندیشه های دیگران و مقایسه میان نظریات مختلفه بموارد اشتباه ارتکابی فاضل معاصر - بطور کلی - اشاره نموده و از تفصیل جزئیات مطلب معذرت میخواستیم :

۱ - تعبیر و تخصیص قاعده بکلی - اعم از اینکه اضافه از قسم اضافه بیانی و یا توصیفی باشد - بيمورد است زیرا - مفاد اضافه بیانی در اینجا اینستکه قاعده عبارت از امر کلی است و چون مقصود نویسنده محترم از آن مشتمل بودن تخصیص یا اختصاص بسه عنصر است پس قاعده نزد ایشان عبارت از هر قضیه کلی است و این صحیح نیست زیرا - قضیه هر کل یا مرکب بزرگتر از جزء آنست یا عسل خالص شیرین است یا مرد غیر از زن است

قضیائی است کلی ولی برنظائر آنها اطلاق قاعده رکیک و غیر مسموع است
ومفاد اضافه توصیفی احتراز از قاعده جزئی است و این نیز صحیح نیست زیرا -
جزئی بودن قاعده از قبیل اتصاف کوسه بریش بهن است .

توضیح مطلب : متوقف بر شرح مراتب زیر است :

۱ - قاعده چیست و برای چه منظوری بکار میرود و مبنای آن چیست ؟

۲ - قواعد جاریه بچند دسته اساسی ممکن است تقسیم گردد و آثار

مترتبه بر هر یک از چه قرار است ؟

۳ - قاعده وضعی و مجعول در باب اصول فقه بمنظور تأمین

چه غرضی است ؟

۱ - قاعده چیست و برای چه منظوری بکار میرود ؟

قاعده عبارت است از چیزی است که بمنظور مرجعیت در جهتی در
تشخیص حال مورد شك و تردید برقرار گردیده است - اعم از اینکه برقراری
آن بخودی خود و منجمل بوده و یا مجعول و مصلحتی باشد - رجوع بقاعده
نزد ارباب نظر از دو جهت است یکی آنکه مواردیکه برخلاف قاعده مربوطه
باشد آنرا خلاف قاعده پنداشته و آنرا خارج از دائره مقررات مانوسه محسوب
دارند . دیگر آنکه در موارد اختلاف نظر در صحت و سقم مورد بحث - بدان
مراجعه نموده و آنرا میزان صحت امر دانسته و وسیله رفع اختلافات قرارداده
و آماده آثار و خواص مترتبه بر آن باشند .

وبالاخره ملاك قاعده و مصحح اطلاق قاعده بر قضیه کلی - آنستکه
آن مبنی و وسیله شناسائی جزئیات واقعیه بوده و زمینه و میزان تطبیق کلی
بر مصادیق آن باشد .

از این بیان این مطلب معلوم میگردد که اولاً - باید قاعده طوری
باشد که صلاحیت مرجعیت را نسبت بموارد مربوطه بآن برای غیر آن درجهتی
داشته باشد و بنابراین - تناسب مورد بحث با قاعده مورد تمسک - شرط
اساسی ارجاع امر بآنست مثلاً تمسک بقاعده طبیعی در موضوعات واحکام شرعی
و تبدی غلط و بی مورد است چنانکه این رویه را علاقه مندان بامور استحسانی
و اصحاب قیاس در استنباط احکام شرعی دارند و چنانکه فاضل معاصر در این

مقام مرتکب شده و قضیه تجزیه و ترکیب را بتوهم اشتغال اختصاص بسه عنصر پیش کشیده و بدان متوسل گردیده است .

ثانیاً - اینکه مواردی باشد که قابل اشتباه و اختلاف نظر بوده و از اموری باشد که اگرچه امر تصویری باشد - نسبتاً نظری بوده و حل آن بر تصور دیگر و یا دلیل و مدرکی متوقف باشد - بعبارت دیگر - مسائل مربوطه بقاعده از امور بدیهی نباشد بطوریکه بهیچوجه بمراجعه بقاعده محتاج نباشد و بنابراین - قضیه هر کل اعظم از جزء آنست یا اینکه آنست سوزنده است و نظایر آن بقید مزبور - از قاعده بودن خارج میگردد زیرا قضایای مزبوره بمنظور مرجعیت درجهت فهم حکم جزئیات گفته نشده است .

اما مبنای قاعده پس باید تذکر داد که مراد از آن مأخذ و منشأ آنست و آن مختلف است زیرا - مأخذ قاعده - یا قانون و ناموس طبیعی است مانند قاعده اشتغال ماده آب بر دو عنصر بسیط یعنی دو بخسار اکسیژن و هیدروژن - و یا جریان طبیعی است مانند قاعده زنانگی - و یا عادت و رسم عمومی محلی است مانند قاعده ریش تراشی در محیط مغرب زمین و راه رفتن انسان با دو پای و خوابیدن معمولی - و یا صفت طبیعی مشترک است مانند قضیه کل اعظم از جزء آنست - و یا روش و قرار داد اجتماعی است مانند قاعده احترام متقابل ملل - و یا روش صنفی است مانند قاعده زمینه چینی و ذکر مقدمه از طرف مؤلفین و ناطقین بمنظور اقتناع خوانندگان و شنوندگان نسبت بصحت موضوع بحث و قاعده و دستور زبان مثل اینکه کل فاعل مرفوع و بالجمله - و نیز اعم از اینکه آن مأخذ یک امر ثابت و ساکنی باشد مانند قاعده جاذبیت زمین نسبت باجسام مجاور و یا طبعاً متحرک باشد مانند قاعده حرکت جسم واحد بیک جهت - و نیز اعم از اینکه قاعده مفروضه - مربوط بوضیعت و حدود ماهیت بوده مانند قاعده مثلث و مخروط و استوانه و یا عبارت از امر اعتباری و ذهنی صرف باشد مانند قاعده تجزیه ماهیت نوعیه بجنس و فصل که مرجع آن بتصور صحیح امر مفرد است و یا اینکه عبارت از تشریح ذهنی و بیان نسبت حاصل و قائم بطرفین آن باشد مانند توضیح دادن اختصاص و ارتباط حاصل میان مضاف و مضاف الیه امثله مزبوره بالا جزء قواعد بشمار

میرود بجز قضیه راه رفتن انسان بادوبای و خوابیدن بطور معمول و قضیه کل اعظم از جزء آنست و موضوع تشریح ذهنی امور اعتباری زیرا - قضایای نامبرده اگرچه کلیت آنها مسلم بوده و قابل انکار نیست ولی هیچگاه نمیتوان موردی فرض نمود که با انطباق قضیه کلی در آن اشتباه و اختلافی باشد و بلکه تصور اینکه کل مساوی با جزء است و یا کوچکتر از جزء است امری است غیر معقول و خلاف فرض - هم چنین است موضوع تشریح ذهنی امور اعتباری که فاضل معاصر آنرا قاعده کلی تصور نموده اند زیرا - هر قاعده‌ای دایره مدار موضوع معین و شروط و حدود معین است در صورتیکه تصورات فکری و تصرفات ذهنی که مبنای آنها تخیلات و اعتبارات است بی حد و نهایت بوده و قطع نظر از قواعد منطقی نمیتوان برای آنها ضابطه و قاعده‌ای بدست داد - بعلاوه تجزیه امور اعتباری از مقوله عمل درونی است و عمل آزاد هیچگاه صلاحیت قاعده شدن را ندارد و از این نظر است که گفته اند : اعتباری با اعتباریات نیست .

۲ - آیا قواعد جاریه بچند دسته اساسی ممکن است تقسیم گردد و

آثار مترتبه برهریک ازچه قرار است ؟

پاسخ آن از اینقرار است : قواعد معروفه و مسونه بلحاظ اختلاف نوع منشاء و یا اختلاف نوع موضوع یا برحسب نوع غرض از آن باقسامی دسته بندی شده است از این قبیل :

قواعد طبیعی . قواعد ریاضی . قواعد علمی . قواعد منطقی . قواعد اجتماعی . قواعد عرفی و قواعد تعبدی .

جهت مرجعیت در قاعده طبیعی : کشف خواص و تعیین مصادیق آنست و جهت مرجعیت در قاعده علمی :

استنباط و فهم حکم جزئیات و اثبات حقایق و کشف امور واقعی است باعتبار انطباق حکم کلی بر موضوع جزئی و برگشت آن بتصور است چنانکه نسبت بکلیه قواعد علوم است و اما نسبت باصول فقه پس جهت مرجعیت قاعده اصولی :

استنباط تصدیق حکم و قاعده فقهی است مثل قواعد مربوط بیاب الفاظ

وقاعده استصحاب وقاعده شك بعد از فراغ وقاعده صحت و غیره .
 بالجمله - قاعده علمی بطور کلی یا نتیجه تحقیق از امر واقعی است
 و یا نتیجه تصمیم عقلی و اختیاری است و غرض و غایت از آمادگی و زمینه
 سازی آن اساساً و بطور کلی - شناختن خواص و احکام جزئیه آنست بواسطه
 تطبیق هر قاعده بر موارد و مصادیق آن - اگرچه احیاناً بر قاعده علمی
 متمد - تصدیق بقواعد از عام دیگر - مترتب گردد مانند علوم ریاضی - که
 ثبوت علم نجوم - مبتنی بر آنست .
 و جهت مرجعیت در قاعده منطقی - تأمین فکر از خطا و لغزش در
 رسیدن بواقع امر است .

جهت مرجعیت در قاعده اجتماعی - حل مشکلات حیاتی جامعه و ملل
 است بوسیله تحلیل و تجزیه جامعه ببنیادی و عناصر اولیه و تفکیک خواص هر يك
 و درجه مقدار تأثیر و تأثر و تفاعل میان آنها .

جهت مرجعیت در قاعده عرفی - عمل خارجی طبق آنست .
 بالجمله - از بیانات فوق موارد اشتباه آقای دکتر محترم - نسبت
 بقره اول از مقاله بشرح زیر معلوم گردید :

الف - نظر باینکه مورد انطباق قاعده کلی را - جهت اختصاص و
 اشتغال آن بعناصر سه گانه تصور نموده و بنا بر این مراد از قاعده کلی -
 قضیه کلی است - این تصور بيمورد است زیرا هر قضیه کلی - قاعده نیست .

ب - هر قاعده - قضیه کلی نیست مثل قضایای طبیعی و نیز آنچه مربوط
 بیاب معرفت است از تصورات .

ج - تمسك بقاعده طبیعی که مربوط و ناظر بتجزیه و ترکیب است -
 در باب مباحث فقهی و اصولی بيمورد است .

د - از آنجائیکه اختصاص امری است اعتباری - تجزیه آن بعناصر
 که ظاهر در مواد خارجی است - بيمورد است .

ه - اختصاص - چنانکه بیان نمودیم - يك امر بیش نیست و اطلاق
 مشتقات آن بر طرفین اضافه - دلیل بر اشتغال بر سه عنصر نیست - بعلاوه
 اگر اختصاص خود عنصری است مستقل دیگر نمیتواند آنرا مرکب از سه عنصر

پنداشت و نیز محال است عنصر واحد مرکب از خودش و غیر خودش باشد .
و - ظاهر از تردید نویسنده که مورد انطباق قاعده را - اعم از
تخصیص یا اختصاص قرار داده است - اینست که برای هر يك از تخصیص و اختصاص
سه عنصر است و بنا بر این عمل مزبور مشتمل بر شش عنصر خواهد بود .
باری فاضل معاصر بعد از عبارتی که نقل شد چنین می نویسد :

((بنا بر این هر تخصیص و هر تعیین و یا هر اختصاص و هر تعیین هر گاه عنصر سوم
را فاقد شود مبهم خواهد بود - زیرا - تخصیص دادن هر امری برای امری
بدون تعیین جهت آن نامعلوم است از این جهت وقتیکه ملکی برای شخصی
تخصیص یافته است جهت آن نیز معلوم گشته است - اما جهات در ملکیت
متعدد است مالک میتواند در ملك خود انواع تصرفات بنماید هر نوع از این
تصرفات جهتی از جهات ملکیت خواهد بود ولی هر گاه ملکی برای شخصی
اختصاص یابد نه در جهات مختلفه بلکه در جهتی از جهات آن بنام حق نامیده
میشود))

این نوع درآمد و تحقیق در تشریح موضوع بحث از جهاتی مورد اشکال و
ایراد است بشرح زیر :

الف - از اینکه میفرماید هر اختصاص هر گاه عنصر سوم را فاقد
شود الخ . استنباط میشود که در هر قضیه و نسبت بهر اختصاص ممکن است
دو عنصر دیگر (مختص و مختص به) متحقق گردد و جهت اختصاص متحقق
نگردد . در صورتیکه قضیه موجهه جزئیه است نه موجهه کلیه زیرا - تعیین دو
طرف در اضافه مشتق و یا آنچه در حکم آنست - بمقتضای اختیار و انتخاب
گوینده - منشاء انتزاع جهت اختصاص است .

ب - تعلیل مزبور که میفرماید : « زیرا تخصیص دادن هر امری
برای امری بدون تعیین جهت آن نامعلوم است » خود مبهم است زیرا - اگر
تخصیص محرز است پس نامعلوم بودن آن چه معنی دارد و اگر مقصود از امر
نامعلوم - جهت تخصیص باشد پس باید بگوید - جهت آن نامعلوم است .

ج - از مجموع کلمات نقل شده چنین بر می آید که چنانچه جهت
اختصاص با فرض تحقق اختصاص نامعلوم شد قضیه مهمله خواهد بود و لازمه

آن اینستکه مورد استنباط و عمل واقع نگردد در صورتیکه از بیانات بعدی مشارالیه چنین استفاده میگردد که ملاک انواع تصرفات مالک در ملک خود تعدد جهات اختصاص و عدم تعیین يك جهت در آن بوده است و این استنباط که ناظر باطلاق اختصاص است با ابهام آن منافی است .

۳ - سلطنت و تصرف انسان نسبت به مال خود - بعد از جعل شارع

- صفت اقتضائی برای صاحب مال است نه علت تامه زیرا - امکان و صحت اعتبار شروط و قیود برای آن بلکه وقوع آن امور از قبیل شارع که در موارد لازمه برای فعلیت سلطه مالک - مقرر داشته و اعمال و اجرای ترتب آثار سلطنت بر مال را بر آن امور مبتنی نموده است - بهترین شاهد مدعی است .

و بنا بر این میان تحدید حدود برای سلطنت و مالکیت و اعتبار فقهی موانع و تقید آن بشرح مقرر در انواع و اقسام مالکیت و میان اطلاق مفید عموم حکم - بنا بر اینکه مفاد اسم جمع - جمع یا عموم افرادی باشد - هیچگونه منافات و مزاحمتی متصور نیست - همچنانکه وجود مقتضی مزاحم و مخالف آن مثل حدیث ((لاضرر ولاضرار فی الاسلام)) نافی و منافی اقتضاء مزبور نخواهد بود بلکه مؤید آنست - بعلاوه اگر گفتیم مفاد قاعده - تسلط جامعه بقید اجتماع است بر اموال و شئون خود و نسبت بسلطه فردی ساکت است وقاعده ((لاضرر)) ناظر بااختلافات داخلی جامعه یعنی اختلاف طبقاتی و افرادی در منافع است - معلوم خواهد شد که قاعده لاضرر بهیچوجه مربوط بقاعده تسلط نیست .

بعبارت دیگر : اختلاف دو قضیه اختلاف موضوعی است و هیچگاه برای دو حکم مختلف مزبور یعنی تسلط جامعه و عدم تسلط افراد در صورت ترتب ضرر بر آن - موضوع واحدی وجود نخواهد داشت حال که این مطلب معلوم شد اختلاف ما با نظریات فاضل معاصر معلوم میگردد از این قرارفاضل معاصر بعد از اینکه بدانشمندان فقهی چنین نسبت داده است که ((قاعده تسلیط را با قاعده لاضرر متعارض شناخته و برای رفع تعارض بقواعد عام و خاص استنادجسته وقاعده لاضرر را وارد بقاعده تسلیط دانسته و آن مقدم پنداشته اند))

عقیده خود را بیان نموده و خلاصه آن اینست که ((قاعده تسلیط بهیچوجه با قاعده لاضرر تعارض ندارد و این دو قاعده بایکدیگر متحد و یکسان میباشند و بلکه قاعده لاضرر در ضمن قاعده تسلیط واقع شده و مؤید آنست . . . زیرا شارع قاعده تسلیط را بصیغه جمع بیان داشته اند و در آن تصریح شده است که همه کس در مال و نفس خودشان تسلط دارند نه اینکه هر فرد بطور جدا و منفرد تسلط داشته باشد و در این قاعده تسلط هر فرد باید چنان باشد که مانع از تسلط دیگران نگردد - پایان مورد نظر))

حسین اوری زاده

اهمیت قضائی

(بقیه)

۴ - استقلال قضائی در کشور سوئیس

بطوری که قارئین محترم مستحضرنند کشور جمهوری (فدرال) سوئیس از ۲۲ کشور جزء ترکیب و بوسیله دو مجلس شورای ملی و شورای دول روابط مشترک بین کلیه کشورهای جزء جمهوری سوئیس و قوانین لازم که برای امور عمومی کشورهای متحده ضرورت دارد و در قانون اساسی آنکشور پیش بینی شده تصویب میشود .

طبق آخرین قانون اساسی اصلاح شده در سال ۱۹۴۵ کلیه امور داخلی هر یک از کشورهای جزء کشور متحده سوئیس بنظر دولت های جزء و مجالس جزء هر یک از آنهاست . دستگاه دادگستری هر یک از دول جزء تابع قانون داخلی همان ایالت یا (کانتون) است ولی برای تأمین امنیت قضائی در سراسر کشور متحده اولاً احکام دادگاههای هر یک از ایالات (کانتون) های سوئیس در تمام نقاط کشور قابل اجرای است و در ثانی وضع قوانین